

**نقل قول‌ها در بیست و یکمین جلسه**

# **حکمت‌های زندگی در دفتر چهارم منوی**

**ایرج شهبازی**

**هشتم مردادماه ۱۴۰۲**

## ۴۸) بازار واقعی

(از بیت ۲۶۱۲ تا بیت ۲۶۲۶)

(۱) خود که یابد این چنین بازار را  
دانه‌ای را صد درختستان عوض  
«كَانَ لِلَّهِ» دادنِ آن حبه است  
ز آن‌که این هویِ ضعیفِ بی‌قرار  
(۵) هویِ فانی چون که خود فا او سپرد  
همچو قطره‌ی خایف از باد و ز خاک  
چون به اصلِ خود که دریا بود، جست  
ظاهرش گم گشت در دریا، ولیک  
هین، بده، ای قطره، خود را بی‌ندم!  
(۱۰) هین، بده، ای قطره، خود را این شرف!  
خود که را آید چنین دولت به دست؟  
اللهُ اللهُ، زود بفروش و بخرا!  
اللهُ اللهُ، هیچ تأخیری مکن!  
لطف اندر لطفِ این گم می‌شود  
(۱۵) هین، که یک بازی فتادت بوالعجب  
که به یک گل می‌خری گلزار را؟  
حبه‌ای را آمدت صد کان عوض  
تا که «كَانَ لِلَّهِ لَهُ» آید به دست؛  
هست شد ز آن هویِ رَبِّ پایدار  
گشت باقی دایم و هرگز نمرد  
که فنا گردد بدین هر دو هلاک  
از تَفِ خورشید و باد و خاک رست  
ذاتِ او معصوم و پا بر جا و نیک  
تا بیایی در بهای قطره یم  
در کف دریا شو ایمن از تلف!  
قطره را بحری تقاضاگر شده است!  
قطره‌ای ده، بحرِ پُر گوهر ببرا!  
که ز بحرِ لطف آمد این سخن  
که اسفلی بر چرخ هفتم می‌شود  
هیچ طالب این نیابد در طلب



امام علی:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»؛ یعنی «گروهی خداوند را به چشمداشت [پاداش] بندگی می‌کنند؛ این بندگی سوداگران است. گروهی خداوند را به بیمناکی بندگی می‌کنند؛ این بندگی بردگان است، و گروهی خداوند را از بهر سپاس بندگی می‌کنند؛ این بندگی آزادگان است.»

(نهج البلاغه، چاپ آستان قدس، حکمت ۲۳۷)



در الگوی زاهدانه تمرکز بر ترس و تجارت است و در الگوی عاشقانه توجه به عشق معطوف است. مولانا در مورد تفاوت این دو الگو چنین می‌گوید:

|                              |                                  |
|------------------------------|----------------------------------|
| سیرِ عارف هر دمی تا تخت شاه  | سیرِ زاهد هر مہی یک روزه راه     |
| گرچه زاهد را بُود روزی شگرف  | کی بُود یک روز او خمسین آلف؟ ... |
| ترس مویی نیست اندر پیش عشق   | جمله قربانند اندر کیش عشق        |
| عشق وصف ایزد است، اما که خوف | وصف بنده مبتلای فرج و جوف ...    |
| عشق را پانصد پر است و هر پری | از فرازِ عرش تا تحتِ الثری       |
| زاهد با ترس می‌تازد به پا    | عاشقان پَران‌تر از برق و هوا     |

(مثنوی، د ۵ / ۲۱۸۱ - ۲۱۸۰)



عشق ستون فقرات نظام عرفانی مولانا را تشکیل می‌دهد و همه زندگی او با عشقی شورانگیز و دیوانه‌وار در هم تنیده شده است. او خود در این باره می‌گوید:

|                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| غرق عشقی‌ام که غرق است اندر این  | عشق‌های اولین و آخرین              |
| مُجملش گفتم، نگفتم ز آن بیان     | ورنه هم افهام سوزد، هم زبان        |
| من چو «لب» گویم، «لبِ دریا» بُود | من چو «لا» گویم، مُراد «الّا» بُود |

(مثنوی، د ۱ / ۱۷۵۹ - ۱۷۵۷)



قرآن کریم:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ یعنی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید، برای شما بهتر است».

(سوره صف، آیات ۱۰ و ۱۱)



قرآن کریم:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»؛ یعنی همین کسانی که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد؛ و هدایت یافته نبودند».

(سوره بقره، آیه ۱۶)



قرآن کریم:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ یعنی «در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است».

(سوره توبه، آیه ۱۱۱)



مولانا به آیات قرآن در مورد تجارت با خدا توجه دارد و در مثنوی بارها از آنها استفاده کرده است؛ برای نمونه در بیت زیر به این موضوع که خدا مشتری انسان است، اشاره کرده است:

مشتری من خدای است، او مرا می‌کشد بالا که «اللَّهُ اشترى» ...  
این خریدارانِ مُفلس را بپهل! چه خریداری کند یک مشتِ گل؟

(مثنوی، د ۲ / ۲۴۴۰ - ۲۴۳۶)



شمس تبریزی:

«مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست، برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنمای عالم‌اند به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم.»

(مقالات، ۱ / ۸۲)



شمس تبریزی:

«من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم. آن گاه نه هر شیخ، شیخ کامل.»

(مقالات، ۱ / ۲۲۶)



آشپز کامل می‌تواند سفره‌ای بگسترد که هر کسی، با هر ذوق و سلیقه‌ای، سر سفره او نشست، سیر از سر سفره برخیزد. استاد کامل هم کسی است که عام و خاص از محضر او بهره برمی‌گیرند:

آن‌چنانش شرح کن اندر کلام      که از آن بهره بیابد عقلِ عام!  
ناطقِ کامل چو خوان‌باشی بُود      خوانش بر هر گونه آشی بُود  
که نماند هیچ مهمان بینوا      هر کسی یابد غذای خود جدا

همچو قرآن که به معنی هفت توست      خاص را و عام را مَطْعَم در اوست

(مثنوی، د ۳ / ۱۸۹۷ - ۱۸۹۴)



عشقی که مولانا از آن سخن می گوید، لابلالی و مصلحت سوز است و بهره جویی را در درون خویش کشته است:

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| عقل باشد کآن طرف بر سر دَوَد   | عقل راهِ ناامیدی کی رود؟        |
| عقل آن جوید کز آن سودی بَرَد   | لأبالی عشق باشد، نه خَرَد       |
| در بلا چون سنگِ زیرِ آسیا      | تُرک تاز و تن گداز و بی حیا     |
| بهره جویی را درونِ خویش کُشت   | سخت رویی که ندارد هیچ پُشت      |
| آن چنان که پاک می گیرد ز هو    | پاک می بازد، نباشد مُزدجو       |
| می سپارد باز بی عِلَّتِ فِتّی؛ | می دهد حق هستی اش بی عِلَّتّی   |
| پاک بازی خارج هر مِلّت است؛    | که قُتوت دادنِ بی عِلّت است     |
| پاک بازانند قُربانانِ خاص      | ز آن که مِلّت فضل جوید، یا خلاص |
| نه در سود و زیانی می زنند      | نه خدا را امتحانی می کنند       |

(مثنوی، د ۶ / ۱۹۷۴ - ۱۹۶۶)



تنها خداست که در فراسوی سود و زیان قرار دارد و مطلقاً در پی به دست آوردن سودی نیست. به نظر مولانا، اولیای خدا نیز که هم خوی خدا هستند و آتش در دودمان خودخواهی زده اند، به کلی از سود و زیان فارغاند و سلام آنها بی طمع است:

|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| آن خدای است، آن خدای است، آن خدا | آن که بدهد بی امیدِ سودها     |
| نور گشت و تابشِ مُطلق گرفت       | یا ولیّ حق که خوی حق گرفت     |
| کی فقیری بی عوض گوید که گیر! ... | کاو غنی است و جز او جمله فقیر |

یک سلامی نشنوی، ای مردِ دین! که نگیرد آخرِ آن آستین  
 بی طمع نشنیده‌ام از خاص و عام من سلامی، ای برادر، و السَّلام  
 جز سلامِ حق، هین، آن را بجو! خانه‌خانه، جا به جا و کو به کو  
 از دهانِ آدمیِ خوش مَشام هم پیامِ حق شنودم هم سلام  
 وین سلامِ باقیان بر بوی آن من همی‌نوشم به دل خوش تر ز جان  
 ز آن سلامِ او سلامِ حق شده است که آتش اندر دودمانِ خود زده است

(مثنوی، د ۳ / ۳۳۶۳ - ۳۳۵۱)



نه تنها مردم معمولی، بلکه غالب سالکانی هم که ریاضت‌های دشوار را بر خود هموار می‌کنند، به سودای  
 سود چنین می‌کنند. آنها از سودها و لذات دنیایی می‌گذرند تا به سودها و لذات پایدار و معنوی برسند:

این ریاضت‌های درویشان چراست؟ کآن بلا بر تن بقای جان هاست  
 تا بقای خود نیابد سالکی چون کند تن را سقیم و هالکی؟  
 دست کی جنبد به ایثار و عمل تا نبیند کودکی که سیب هست  
 تا نبیند گنده را ندهد ز دست او پیاز گنده را ندهد ز دست  
 این همه بازار بهر این غرض بر دکان‌ها شسته بر بوی عوض  
 صد متاعِ خوب عرضه می‌کنند و اندرونِ دل عوض ها می‌تند

(مثنوی، د ۳ / ۳۳۵۸ - ۳۳۴۹)



موفقیت در تجارت نیاز به دلاوری و دریادلی و خطرپذیری دارد. تاجر شجاع ممکن است به سود دست  
 یابد و احتمال دارد زیان ببیند، اما تاجر ترسو حتماً زیان می‌کند:

چون نهی بر پشتِ کشتی بار را بر توکل می‌کنی آن کار را  
 تو نمی‌دانی که از هر دو کی‌ای غرقه‌ای اندر سفر، یا ناجی‌ای؟

گر بگویی: «تا ندانم من کی‌ام  
من در این ره ناجی‌ام، یا غرقه‌ام  
من نخواهم رفت این ره با گمان  
هیچ بازرگانی ای ناید ز تو  
تاجر ترسنده طبع شیشه‌جان  
بل زیان دارد؛ که محروم است و خوار  
چون که بر بوک است جمله کارها  
نیست دستوری بدین جا قَرَعِ باب

بر نخواهم تاخت در کشتی و یم  
کشف گردان کز کدامین فرقه‌ام  
بر امید خشک همچون دیگران»،  
ز آن که در غیب است سرّ این دو رو  
در طلب نه سود دارد، نه زیان  
نور او یابد که باشد شعله‌خوار  
کار دین اولی کز این یابی رها  
جز امید، اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

(مثنوی، د ۳/۳۰۹۲ - ۳۰۸۳)



تجارت با خدا سراسر سود است و انسان باید بدون هیچ ترسی گام در این تجارت بگذارد:

مُشتری خواهی که از وی زر بری      به ز حق کی باشد، ای دل، مشتری؟

(مثنوی، د ۶/۸۷۹)



خدا بر خلاف دیگر مشتری‌ها، در به در دنبال فروشنده می‌گردد. قصد او سود رساندن به فروشنده است:

مشتری کاو سود دارد، خود یکی است  
از هوای مشتری بی شکوه  
مشتری ماست «اللَّهُ اشْتَرَى»  
مشتری جو که جویان تو است  
هین، مکش هر مشتری را تو به دست

لیک ایشان را در او ریب و شکی است  
مشتری را باد دادند این گروه  
از غم هر مشتری هین، برتر آ!  
عالم آغاز و پایان تو است  
عشق‌بازی با دو معشوقه بد است

(مثنوی، د ۵/۱۴۶۵ - ۱۴۶۱)





مولانا برای از بین بردن ترس انسان از تجارت با خدا، از مخاطب خود می‌خواهد به افرادی که به عنوان تاجر وارد این رابطه شده‌اند، نگاه کند و ببیند که آنها چگونه به سودهای بزرگ دست یافته‌اند. پیامبران و عارفان و مؤمنان از نمونه‌های عینی این تاجران هستند:

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| مُشتری خواهی که از وی زر بَری   | بِهَ ز حق کی باشد، ای دل، مشتری؟ |
| می‌خَرَد از مالت اَنبانی نَجس   | می‌دهد نورِ ضَمیری مُقْتَبَس     |
| می‌ستاند این یخِ جسمِ فنا       | می‌دهد مُلکی بُرون از وَهَمِ ما  |
| می‌ستاند قطرهٔ چندی ز اشک       | می‌دهد کوثر که آرَد قندُ رشک     |
| می‌ستاند آهِ پُرسودا و دود      | می‌دهد هر آه را صد جاَه سود      |
| بادِ آهی که ابرِ اشکِ چشم راند  | مر خلیلی را بدان «اَوَّاه» خواند |
| هین، در این بازارِ گرمِ بی‌نظیر | کهنه‌ها بفروش و مُلکِ نقد گیر!   |
| ور تو را شگّی و ریپی ره زند     | تاجرانِ اَنبیا را کُن سَنَد!     |
| بس که افزود آن شهنشه بختشان     | می‌نتاند گُه کشیدن رختشان        |

(مثنوی، د ۶ / ۸۸۷ - ۸۷۹)



کسانی که از تجارت با خدا سر باز می‌زنند، خیلی ضرر می‌کنند و همهٔ سرمایه‌های حیاتی خود را از دست می‌دهند:

|                                    |                                 |
|------------------------------------|---------------------------------|
| تاجرانِ انبیا کردند سود            | تاجرانِ رنگ‌وبو کور و کبود      |
| می‌نماید مار اندر چشم مال          | هر دو چشم خویش را نیکو بمال!    |
| مَنگر اندر غِبْطَهٔ این بیع و سود! | بَنگر اندر خُسْرِ فرعون و ثمود! |

(مثنوی، د ۲ / ۲۹۴۵ - ۲۹۴۳)



برترین کالاها در تجارت با خدا عبارتند از: عشق و اخلاص و درد. هر کس عشق و اخلاص بیشتری داشته باشد، با سرمایهٔ بیشتری وارد این تجارت شده و سود بیشتری به دست می‌آورد:

مایه در بازارِ این دنیا زر است      مایه آنجا عشق و دو چشم تر است  
هرکه او بی مایه بازار رفت      عمر رفت و بازگشت او خام تفت  
هی، کجا بودی، برادر؟ هیچ جا      هی، چه پختی بهر خوردن؟ هیچ با

(مثنوی، د ۲ / ۲۹۴۱ - ۲۹۳۹)



صبر و ایثار و بخشندگی هم از کالاهای تجارت با خدا به شمار می آیند و بلکه اکسیر سود هستند:

حیله آموزان جگرها سوخته      فعلها و مکرها آموخته  
صبر و ایثار و سخای نفس و جود      باد داده کآن بُود اکسیرِ سود

(مثنوی، د ۲ / ۳۲۰۶ - ۳۲۰۵)



هر کسی که مردم را به راستی و درستی دعوت می کند، از دلایان معنوی به شمار می آید. او سود خود را به طور کامل از خدا دریافت می کند:

هر نبی ای گفت با قوم از صفا:      من نخواهم مزدِ پیغام از شما  
من دلیم، حق شما را مشتری      داد حق دلّالی ام هر دوسری

(مثنوی، د ۲ / ۵۷۵ - ۵۷۴)



تصویری که مولانا از خدا نشان می دهد، تصویر یک خدای متعالی بی نیاز است که اگر همه کائنات کافر شوند، گردی بر دامن کبریای او نمی نشیند. مولانا از زبان خدا، هنگام مواجهه با خطاهای بی شمار انسانی گناهکار چنین می گوید:

لأبالی وار آزادش کنیم      وآن خطاها را همه خط برزنیم  
لأبالی مر کسی را شد مُباح      کهش زیان نبُود ز عَدْر و از صلاح

آتشی خوش برفروزم از کرم      تا نمآند جرم و زگت، بیش و کم  
آتشی کز شعله‌اش کمتر شرار      می‌بسوزد جرم و جبر و اختیار

(مثنوی، د ۵ / ۱۸۴۹ - ۱۸۴۶)



هیچ بعید نیست که شخص در جریان تجارت با خدا، به تدریج شأن خدایی خدا را کنار بگذارد و او را به ابزاری برای دست‌یابی به منافع دنیایی یا اخروی خود تبدیل کند. به تعبیر زیبای سعدی شیرین سخن:

گرت قربتی هست در بارگاه      به خلعت مشو غافل از پادشاه  
خلاف طریقت بود که اولیا      تمنا کنند از خدا جز خدا  
گر از دوست چشمت بر احسان اوست      تو در بند خویشی نه در بند دوست

(کلیات سعدی، چاپ استاد مظاهر مصفا، ص ۳۵۰)



کسی که از خدا تمنایی جز خدا دارد، هر سودی هم که به دست بیاورد، حتماً زیان کرده است:

از خدا غیر خدا را خواستن      ظنّ افزونی است و گلی کاستن

(مثنوی، د ۵ / ۷۷۳)



شخص محقق، برخلاف فرد مقلد، در درون خود بی‌نیاز و مستغنی و خودبسند است و به خریدار و مشتری هم نیازی ندارد. اقبال یا ادبار دیگران بر او تأثیری ندارد و او با آرامش و اطمینان و با گام‌هایی استوار در راه خود پیش می‌رود:

علم گفتاری که آن بی‌جان بود      عاشق روی خریداران بود  
گر چه باشد وقت بحث علم زفت      چون خریدارش نباشد، مُرد و رفت

(مثنوی، د ۲ / ۲۴۳۷ - ۲۴۳۶)



علم و ایمان و اخلاق مقلدانه برای فروختن به دست می‌آید، اما علم و ایمان و اخلاق محققانه از خریدار فارغ است و شخص را از درون شادمان و توانگر می‌کند:

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| چارچشمی تو ز عشقِ مشتری      | بر امیدِ مهتری و سروری         |
| ور بخشپی، مشتری بینی به خواب | چُغدِ بد کی خواب بیند جز خراب؟ |
| مشتری خواهی به هر دم پیچ پیچ | تو چه داری که فروشی؟ هیچ هیچ   |
| گر دلت را نان بُدی، یا چاشتی | از خریداران فراغت داشتی        |

(مثنوی، د ۵ / ۱۱۱۸ - ۱۱۱۵)



یک گدا از صبح تا شب هزاران بار نام‌های زیبای خدا را بر زبان می‌آورد، برای این که از این طریق از مردم پول بگیرد. این گدا از آن نام‌های مبارک هیچ بهره‌ای نمی‌گیرد؛ زیرا که آنها را دست‌مایه‌ی گدایی کرده است:

|                             |                                 |
|-----------------------------|---------------------------------|
| آن گدا گوید خدا از بهر نان  | مُتقی گوید خدا از عین جان       |
| گر بدانستی گدا از گفتِ خویش | پیشِ چشمِ او نه کم ماندی نه پیش |
| سال‌ها گوید خدا آن نان‌خواه | هم‌چو خر مُصَحَف کشد از بهر گاه |
| گر به دل در تافتی گفتِ لبش  | ذره‌ذره گشته بودی قالبش         |

(مثنوی، د ۲ / ۵۰۱ - ۴۹۸)



تأکید زیاد بر تجارت در سلوک دینی، باعث می‌شود که نهاد رسمی دین، یعنی روحانیت، دین را به یک تجارت‌خانه رسمی تبدیل کند:

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| همچو ترسا که شمارد با گشش | جرمِ یک‌ساله، زنا و غل و غش، |
| تا بیامزد گشش زو آن گناه  | عفو او را عفو داند از اله    |

لیک بس جادوست عشق و اعتقاد

نیست آگه آن کَشش از جُرْم و داد

(مثنوی، د ۵ / ۳۲۵۹ - ۳۲۵۷)